

بررسی و نقد نظریه‌های فقرزدایی

سیدمهدی زریباف^۱

به منظور بررسی و نقد نظریه‌های فقرزدایی پارادایم‌های مختلف از روند توسعه و توسعه‌یافتگی مورد بررسی قرار گرفت. به منظور درک صحیح از نظریه‌ها آنها بر اساس دو معیار یعنی اعتقاد به توسعه از طریق تجارت متقابل و دوم تعارض برای رشد در هر پارادایم دسته‌بندی گردید. نتایج مطالعه مؤید آن است که رفاه اقتصادی و رفع فقر براساس پاره‌ای از پارادایم‌ها نتیجه خود به خودی توسعه است و از سوی دیگر، به منافع متقابل در تجارت آزاد وابسته است. دسته دیگری از پارادایم‌ها تجارت را تنها در صورت کنترل کامل پیشنهاد می‌کردند و گروه آخر، اولویت را رفع فقر می‌دانند که در این مقاله بطور کامل بدان پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد توسعه، نظریه‌های توسعه، رشد اقتصادی، پارادایم‌های توسعه.

۱. مقدمه

امروزه اقتصاد توسعه را یک شاخه تحقیقاتی می‌دانند که از یک سو با تفسیر فرایند تخصیص منابع و تحول اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته ارتباط دارد و از سوی دیگر، توصیه‌های علمی برای دستیابی به توسعه اقتصادی را شامل می‌شود (که این پیشنهادها شامل انتخاب استراتژی توسعه و سیاست‌های مترتب بر آن نیز می‌باشد). هدف از این مقاله، شرح دیدگاه‌های اصلی در مطالعه توسعه اقتصادی. همچنین، چارچوب‌های فکری مسلط بر جریان نظریه‌پردازی توسعه پس از استقرار هسته نظری را که الهام‌بخش توسعه کاربردی و نظری بیشتری بوده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهد.

در مطالعه متون اقتصاد توسعه می‌بایست انتظار داشت که با شماری از پارادایم‌های مختلف از روند توسعه و همچنین توسعه‌نیافتگی مواجه شویم. برخی از این پارادایم‌ها در دوره‌های مختلف مقبولیت گسترده‌ای یافته‌اند و موجب تحولات نظری گسترده‌ای شده‌اند. علاوه بر این، توانستند انواع مختلفی از فعالیت‌های علمی (برنامه‌ریزی اقتصادی و طرح‌ریزی سیاستی) را پشتیبانی فکری نمایند. هر یک از این برداشت‌ها مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و ادراکاتی از وقایع اقتصادی است که همراه با شکل نظریه و روش‌شناسی متمایزی توسط گروهی از دانشمندان برای تفسیر ماهیت

توسعه بکار گرفته شده‌اند. توجه به این نکته ضرورت دارد که در شکل‌گیری و توسعه یک پارادایم فکری عوامل اجتماعی-اقتصادی و علمی فراوانی اثرگذارند. حتی گاهی عوامل سیاسی و مذهبی تولد یک نظریه را تسریع یا کند می‌کند و برای درک صحیح آن نظریه لازم است مجموعه شرایط و فشارهایی که به تولد آن منجر شده است مورد توجه قرار گیرد.

در این مبحث برای آنکه درک صحیحی از نظریه‌ها ایجاد شود ابتدا مجموعه شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های توسعه به شکلی مختصر در بخش اول بیان شده است. سپس، پارادایم‌هایی بررسی خواهند شد که به صورت آشکار، باورها، ارزش‌ها، ادراکات و روش‌شناسی آن مشخص باشد و حمایت گروه بسیاری از اعضای مکاتب اقتصادی را به دست آورد. معیار دیگر انتخاب این نظریه‌ها امکان بکارگیری آنها در فعالیت‌هایی مانند تنظیم سیاست‌ها است. در نهایت، به نقدها و مناقشاتی که بر این نظریه‌ها وارد است اشاره‌ای خواهیم داشت.

۲. زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های توسعه

در سال‌های ۱۹۴۰ تا اوایل ۱۹۵۰ دو موضوع مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان بود که عبارتند از: علل فقر پاره‌ای از کشورها و راه دستیابی به پیشرفت و رفاه. در این زمان، نظریه‌هایی برای تبیین پدیده توسعه‌نیافتگی و ارائه راهکارهایی برای آن شکل گرفت که اکنون آنها را نظریه‌های توسعه اقتصادی می‌نامیم. این نظریه‌ها بر بستر سرمایه‌های فکری دانش اقتصادی موجود شکل می‌گرفت و البته رویکردهای تحلیلی متعارض با اقتصاد حاکم نیز در این نظریه‌پردازی سهم قابل توجهی داشتند. به رغم وجود تضارب آراء مکاتب گوناگون تفکر اقتصادی در آن دوره برای آشنایی با بستر تکوین مطالعات نظری توسعه تنها به بیان ایده‌های مبتنی بر نظریه‌های رشد کلاسیک (که نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک بیشترین تأکید را بر آنها داشته‌اند) و بخشی از نکات اصلی نظریه‌های مارکس بسنده کرده‌ایم.^۱

۳. ایده‌هایی از نظریه‌های رشد کلاسیک

در نظریه‌های رشد کلاسیک (از آدام اسمیت و ریکاردو تا حتی دوران کینز) گسترش بازارها به عنوان مهم‌ترین محرک افزایش تولید و ارتقاء بهره‌وری نیروی کار است و سود منبع تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های جدید شناخته می‌شود.

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه بسترهای تکوین نظریات توسعه به نظریه‌های اقتصاددانان پیش از شومپتر مراجعه کنید.

هر چند آدام اسمیت، آزادسازی تجارت را به عنوان ابزار گسترش قلمرو بازار توصیه کرده بود، اما ریکاردو مجدداً با ارائه مفهوم مزیت نسبی^۱ بر آن تأکید کرد. کلاسیک‌ها، تغییرات تکنولوژیک را در افزایش بهره‌وری نیروی کار و تأمین مواد خام و مواد غذایی جمعیت روبه رشد بسیار مهم می‌دانستند.

در اوایل قرن ۲۰، آرتوریانگ مجدداً از تأکید آدام اسمیت در مورد گسترش بازارها گامی فراتر نهاد و اظهار داشت که نوآوری تکنولوژیک می‌تواند با افزایش بهره‌وری نیروی کار و در نتیجه افزایش درآمد و تقاضا به گسترش بازارها منتهی شود. در این مکتب، نقش دولت نیز محدود به ایجاد امنیت، تولید کالای عمومی و تأمین اجتماعی است. در نهایت، نظریه‌پردازان کلاسیک روش دستیابی به پیشرفت و رفاه و همچنین رفع فقر و فلاکت در کشورها را در گسترش بازارها معرفی کردند و معتقدند با بهبود تولید و افزایش سرانه درآمد خودبه‌خود وضع فقرا بهبود می‌یابد. بنابراین، دخالت دولت به منظور مقابله با فقر به دلیل اینکه موجب اختلال در بازارها می‌شود ناکارا بود و مانع توسعه سریع خواهد شد.

موارد یادشده، ویژگی‌های کلی نظریه‌های کلاسیک است که به عنوان مجموعه‌ای از نظریات غیریکپارچه اما شکل گرفته از برخی روابط و عوامل کلیدی ثابت مکرر مطرح شده است. عواملی مانند انباشت سرمایه، تجارت، تکنولوژی، رشد جمعیت و منابع طبیعی. در بخش‌های بعدی با بیان نظریه‌های توسعه، میزان وام‌گیری این نظریه‌ها از اندیشه‌های اقتصاد کلاسیک روشن تر خواهد شد.

۴. ظهور اقتصاد توسعه

در شرایطی که نظریه‌های کلاسیک‌ها از یک سو، نظریه مارکسیست‌ها در برابر آن و نظریه توسعه شومپتر و دیگر نظریه‌های رشد اقتصادی فضای اقتصاد را پر کرده بودند، نظریه‌هایی در مورد موضوع، توسعه اقتصادی سر بر می‌آورد، هر کدام از این نظریه‌ها بر پایه ارزش‌ها، باورها و ادراکات متفاوتی شکل گرفته بودند و هر کدام به شکل متفاوتی به پرسش‌های زیر پاسخ داده‌اند.

— هنگامی که کشورهای پیشرفته صنعتی همواره پیشگام پیشرفت‌های تکنولوژیک بوده‌اند، آیا تجارت آزاد می‌تواند بیشترین منافع را برای کشورهای توسعه‌نیافته تأمین کند؟ در این بین نقش کمک‌های خارجی چگونه است؟

— آیا لزوماً برای دستیابی به توسعه می‌بایست یک دوره نابرابری شدید را تحمل کرد؟ ارتباط توسعه و برابری چگونه است؟

– آیا افزایش پس اندازها لازمه پیشرفت اقتصادی است، اگر چنین است روش افزایش آن چیست؟

– آیا می توان فرض کرد که اگر کشورهای توسعه نیافته مسیر مشابه توسعه سرمایه داری در کشورهای پیشرفته صنعتی را ادامه دهند به توسعه صنعتی دست می یابند؟

– آیا می توان برای دولت به عنوان متولی توسعه محدوده اختیارات تعریف کرد؟ دخالت بهینه دولت چه معیارهایی دارد؟

– آیا برای دستیابی سریع به توسعه باید اقدام به انتخاب کرد و در صناعی خاص سرمایه گذاری کرد؟ این صنایع چگونه مشخص می شوند؟

چگونگی پاسخ به این پرسش ها در هر پارادایم فکری متفاوت است، زیرا هر پارادایم فکری هدف متفاوتی از توسعه دارد و درک متفاوتی از واقعیات پدیده های اقتصادی دارد. به همین دلیل، پیش از بررسی پاسخ این پرسش ها در هر پارادایم اشاره مختصری به باورها و ارزش های آن داشته ایم.

دانشمندان علوم اجتماعی از پارادایم های شکل گرفته در موضوع توسعه اقتصادی طبقه بندی های متفاوتی ارائه کرده اند. فاستر – کارتر کل نظریه های توسعه را به دو پارادایم کاملاً متضاد تقسیم می کند: الگوی توسعه حاکم بر غرب و الگوی نئومارکسیستی. چنری^۱ (۱۹۷۵) و لیتل^۲ (۱۹۹۱) در این تقسیم بندی نقش الگوی نئوکلاسیکی را نیز مورد توجه قرار می دهند. هیرشمن چهار مکتب فکری را مشخص کرده است که عبارتند از نئومارکسیسم، نئوکلاسیک، مارکسیسم کلاسیک و الگوی اقتصاددانان توسعه (که بر مبنای میزان تأکید بر اقتصاد یگانه گرا^۳ و منابع تجارت متقابل این تقسیم بندی را انجام داده است). در این مقاله نیز مانند اثر هیرشمن عنوان قائل بودن به منافع متقابل تجارت را یکی از معیارهای دسته بندی پارادایم ها در نظر گرفته ایم، اما موضوع دیگری که به نظر می رسد تفاوت اساسی در نظریه های توسعه ایجاد می کند، قائل بودن به تعارض توسعه و عدالت است.^۴ بنابراین، در کنار پاسخ به پرسش های پیشین در مورد هر پارادایم این مطلب را مورد بررسی قرار می دهیم که رفع فقر و کاهش فاصله طبقاتی چه جایگاهی در چارچوب فکری هر پارادایم دارد؟ این معیار از آن جهت جذابیت دارد که غالباً تمام نظریه های توسعه به انگیزه رفع فقر

1. Chenery
2. Little

۳. مسیر یکسان توسعه برای تمام کشورها جهان شمولی نظریات توسعه.

۴. برای نمونه نگاه کنید به: Persson, T. and G. Tabellini (1994) و Deninger, Klaus, and Lyn Squire, (1997)

در کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته‌اند، اما گاهی اولویت تحقیقاتی خود را به گونه‌ای تغییر داده‌اند که به نظر می‌رسد بهبود وضع طبقه فقیر در تحلیل‌های آنها اهمیتی ندارد و حتی در برخی موارد با آن مخالفت شده است.

در این مقاله، نظریات توسعه را براساس دو معیار فوق در سه گروه مجزا تقسیم کرده‌ایم. گروه اول، پارادایم‌هایی هستند که رفاه اقتصادی و رفع فقر را نتیجه خودبه‌خودی توسعه می‌دانند^۱ و از سوی دیگر، قائل به منافع متقابل در تجارت آزاد بین‌الملل هستند. گروه دوم، پارادایم‌هایی هستند که کاملاً موضع مخالف در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرده‌اند و تجارت را تنها در صورت کنترل کامل پیشنهاد می‌کنند. علاوه بر این، معتقدند که برای دستیابی به رفاه و توسعه ایجاد برابری اجتماعی - اقتصادی یک پیش شرط لازم است. گروه سوم، پارادایم‌هایی هستند که ضمن طرفداری از تجارت آزاد (مگر در مواردی که بازار بین‌المللی ناکاراست) اولویت را به رفع فقر داده‌اند و گاهی آن را هدف توسعه قلمداد کرده‌اند. معیارهای مذکور را که در جدول (۱) ترسیم شده است و در هر مورد مصادیق آن ذکر شده است.

جدول ۱. پارادایم‌های موجود در نظریات اقتصاد توسعه

برابری و توسعه		
کاملاً ناسازگارند	برابری شرط لازم توسعه است	
- پارادایم نئوکلاسیک	- پارادایم اقتصاد رفاه	
- پارادایم هسته در حال رشد سرمایه‌داری	- پارادایم نیازهای اساسی	
به ضرر برخی از کشورها است	- پارادایم نئومارکسیسم	
	- پارادایم ساختارگرایی	

مأخذ: نتایج تحقیق.

۵. آزادسازی تجارت ابزار مناسب دستیابی به توسعه؛ رفاه نتیجه توسعه

گروه اول پارادایم‌های توسعه که در این مقاله بررسی می‌کنیم گروه‌هایی هستند که معتقدند رشد تولید فعلی روند گذار به درآمدهای بیشتر را برای توده مردم شتاب می‌بخشد. در این گروه، برخی (لوئیس و روستو) معتقدند که طبقه سرمایه‌دار تنها قشری است که به انباشت سرمایه و تولید کمک می‌کند و در مقابل نقش طبقه کارگر بسیار اندک (در حد صفر) است. بنابراین، تا رسیدن به سطح معینی از توسعه نباید درآمد طبقه کارگر را افزایش داد و پس از آن زمان است که جامعه کارگری می‌تواند انتظار بهبود سطح زندگی خود را داشته باشد.

1. Trickle Down Effect of Development

عده‌ای دیگر (نئو کلاسیک‌ها) معتقدند که نابرابری اقتصادی منشأ مهم انگیزه‌های اقتصادی فردی است (نظریه‌های کوزنتس و کالدور)، در کنار آن عملکرد بازار آزاد کارایی و رفاه را به حداکثر می‌رساند و در نهایت تجارت آزاد بین‌المللی منافع متقابل برای کشورها ایجاد می‌کند. به این ترتیب، نئو کلاسیک‌ها با اولویت‌دادن به رشد اقتصادی معتقدند که شکوفایی اقتصادی ناشی از رشد به تدریج به سطوح پایین جامعه نیز نفوذ می‌کند و با این استدلال مفهوم توسعه مبتنی بر حذف یکباره فقر را رد می‌کنند. در ادامه، دو پارادایم هسته در حال رشد سرمایه‌داری (طبق نامگذاری هانت) و نظریه‌های توسعه‌ای نئو کلاسیک با عنوان گروه اول نظریه‌های توسعه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶. پارادایم هسته در حال رشد سرمایه‌داری

الگوی لوئیس و الگوی مراحل رشد روستو را به ترتیب نظریه‌ها ساختارگرا و نظریه معطوف به نوسازی قلمداد کرده‌اند، اما با یک نگرش کلی می‌توان به راحتی مضامین مشترک فراوانی بین آن دو یافت. توجه ما عمدتاً به ماندگارترین بخش نظریه روستو یعنی مرحله جهش معطوف خواهد بود. وجوه مشترک بین نظریه لوئیس و روستو در مورد جهش به سوی رشد پایدار را می‌توان این گونه خلاصه کرد: "توسعه اقتصادی مستلزم تحول معیشتی و افزایش درآمد سرانه است." میزان تشکیل سرمایه توسط طبقه سرمایه‌دار کارآفرین (که میل نهایی به پس‌انداز بیشتری دارند) عامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی است (هانت، ۱۳۷۶).

لوئیس در مقاله برجسته‌اش به نام توسعه اقتصادی در شرایط عرضه نامحدود نیروی کار و روستو در جهش به سوی رشد پایدار بر نقش کلیدی افزایش میزان پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری در روند رشد اقتصادی تأکید دارند و هر دو، تغییر توزیع طبقاتی کنترل بر منابع را ضروری می‌دانند. در نهایت، بخش تاریخی مقاله روستو مکمل بعد نهادی اثر لوئیس است.

۷. عرضه نامحدود نیروی کار و لوئیس

لوئیس با هدف رفع مشکلات رشد اقتصادی در کشورهای فقیری که نیروی کار فراوانی دارند به نقد نظریه‌های کینزی و نئو کلاسیکی موجود پرداخت و علل و محدودیت‌های رشد را بررسی کرد. لوئیس در تحلیل خود اشاره مختصری به تأثیر رشد بر رفاه توده مردم دارد، اما موضوع اصلی مورد نظر وی آن است که افزایش رشد کنونی روند گذار به درآمدهای بیشتر را برای توده مردم شتاب می‌بخشد. به عبارت دیگر، رشد اقتصادی ناشی از انباشت سرمایه (در یک اقتصاد بسته بیشتر و

در یک اقتصاد باز کمتر) می‌تواند پاسخگوی مسائل فعلی توزیع، انباشت سرمایه و فقر در کشورهای فقیر باشد.

تعبیر لوئیس از کشورهای فقیر در قالب یک اقتصادی که دارای منبعی نامحدود از نیروی کار در سطح دستمزد معیشتی است نمایان می‌شود. چنین اقتصادهایی دارای دو بخش است، یکی بخش سرمایه‌داری (مدرن/صنعتی) که سرمایه تجدیدپذیر^۱ را مورد استفاده قرار می‌دهد و بخش معیشتی (سنتی/کشاورزی) که به دلیل استفاده نکردن از سرمایه تجدیدپذیر میزان ستانده سرانه اندکی دارد و البته میل پس‌انداز در آن بسیار کمتر است. در این اقتصادها، به دلیل وجود نیروی کار مازاد، دستمزد نیروی کار موجود در بخش سرمایه‌داری را میزان درآمدها در بخش معیشتی تعیین می‌کند. به این ترتیب، مانع اساسی در مسیر رشد تولید، عدم انباشت سرمایه مولد است که آن هم به نوبه خود از سطح پایین پس‌انداز، ناشی می‌شود، زیرا در کشورهای فقیر ۹۰ درصد مردم هرگز نمی‌توانند سهم قابل ملاحظه‌ای از درآمد خود را پس‌انداز کنند، ثروتمندان هم تمایل زیادی به مصرف کالاهای تجملی دارند و اگر هم پس‌اندازی داشته باشند در امور غیرتولیدی مصرف می‌شود. تنها قشر سرمایه‌دار باقی می‌ماند که لوئیس (مطابق روال اقتصاد کلاسیک) فرض می‌کند که سود این قشر صرف پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مولد می‌شود.

به عبارت ساده‌تر، لوئیس معتقد است که هر جا هسته هرچند کوچکی از سرمایه‌داری وجود داشته باشد و عرضه نیروی کار ارزان نیز نامحدود باشد با سرمایه‌گذاری مجدد سود توسط سرمایه‌داران، انباشت سرمایه و در نتیجه جذب نیروی کار افزایش می‌یابد. حال اگر دستمزدها در بخش سرمایه‌داری در سطح حداقل معیشت باقی بماند با هر نوبت سرمایه‌گذاری مجدد سود مازاد سود کل افزایش می‌یابد و افزایش سهم سود از درآمد ملی بر میزان رشد اقتصادی می‌افزاید.

لوئیس اهمیت قشر سرمایه‌دار را تا آنجا می‌داند که پیشنهاد می‌کند، دولت‌ها با ایجاد تورم در قیمت‌ها به رشد کشور شتاب دهند و این موضوع یا در مجرای ایجاد اعتبار به نفع سرمایه‌داران خصوصی و یا با تأمین اعتبار برای تشکیل سرمایه توسط دولت صورت می‌گیرد. در چنین شرایطی، رشد بر اثر سهم فزاینده مازاد سرمایه‌داری از درآمد ملی آنقدر ادامه می‌یابد تا کل نیروی کار مازاد جذب بخش سرمایه‌داری می‌شود و سرانجام در این مرحله دستمزدها به ناگزیر افزایش می‌یابند، اما لحاظ این پیش‌فرض‌ها موجب شده است تا او نقش طبقه کارگر را در افزایش تولید و توسعه بسیار محدود قلمداد کرده و در نتیجه، سهم‌اندکی از افزایش تولید را برای این طبقه در نظر بگیرد. علاوه بر این، لوئیس پیشنهاد می‌کند که دولت بخش اعظم افزایش درآمد دهقانان (که ناشی از افزایش

1. Reproducible Capital

تولید سرانه آنها است) را به صورت مالیات از آنان دریافت کند و صرف انباشت سرمایه نماید و برای تثبیت دستمزدها پیشنهاد می‌کند تا دولت رشد اتحادیه‌های کارگری را محدود کند. به هر حال، با اولویت‌دادن بیش از حد به رشد و انباشت سرمایه لوئیس در نظریه‌اش نشان می‌دهد که اگر هدف به حداکثر رساندن رشد سرمایه‌داری باشد، جامعه کارگری نباید تا پیش از اتمام مازاد نیروی کار (یا زمان جهش در نظریه روستو) انتظار افزایش سطح زندگی خود را داشته باشد.

۸. نظریه مراحل رشد روستو: جایگزینی برای تئوری کارل مارکس

بنابر استدلال روستو، میزان ابتکارات فنی و سرعت بکارگیری آنها تأثیر بسزایی بر میزان سرمایه‌گذاری دارد. بنابراین، نسبت سرمایه به تولید نیز (متغیر کلیدی در الگوی رشد هارود-دومار) همگام با تغییر تکنولوژی و کارایی استفاده از ذخایر موجود تغییر می‌کند.

با بیان این استدلال‌ها، روستو ضمن وارد کردن انتقادات اساسی بر مدل‌های رشد نئوکلاسیک قصد داشت تا نظریه جایگزینی برای تئوری کارل مارکس در مورد تاریخ جهان نو ارائه دهد. به‌رغم برخی از نظریه‌های وی که باتوجه به شواهد تاریخی بی‌اعتبار شد، اما بخشی از آنها مانند نظریه‌اش پیرامون جهش به دوره رشد خود پایدار^۱ هنوز دوام دارد و البته استنادهای ما نیز بیشتر متوجه همین موضوع است.

روستو پنج مرحله رشد را مشخص می‌کند: جامعه سنتی^۲، مرحله ما قبل خیز^۳، جهش اقتصادی^۴ مرحله حرکت به سوی بلوغ اقتصادی^۵ و مرحله مصرف انبوه^۶.

مرحله ماقبل خیز روستو شباهت بسیاری به تحلیل‌های رشد لوئیس دارد. در اینجا نیز عامل اساسی خروج اقتصاد از حالت رکود و درآمدهای اندک، افزایش قابل توجه سهم سرمایه‌گذاری و پس‌انداز از درآمد ملی است. تحقق این رشد نیازمند طبقه نوینی از کارآفرینان و تجار است. فرایند شکل‌گیری این رشد با تحولات نهادی، سیاسی و اجتماعی عمده‌ای همراه است. کارآفرینان نوپای ریسک‌پذیر، بازارها را گسترش می‌دهند، سرمایه پایه افزایش می‌یابد، نهادهای مالی نوین ایجاد می‌شوند، تجارت آزاد گسترش می‌یابد و بنگاه‌های نوین به تولید برای جایگزینی واردات

-
1. Self-Sustained Growth
 2. Traditional Society
 3. Preconditions for Take-off
 4. Take-off
 5. Drive to Maturity
 6. High-Mass Consumption

می‌پردازند. اگر میزان سرمایه‌گذاری مولد تا ۵ درصد در آمد ملی افزایش یابد مرحله جهش آغاز می‌شود. پس از آن، ناگهان تولید سرانه واقعی افزایش می‌یابد و تحولات عمیقی در فنون تولید و جریان کسب درآمد ایجاد می‌شود.

در تحلیل روستو علاوه بر میزان سرمایه‌گذاری مولد بخش پیشرو اهمیت ویژه‌ای دارد. رشد بخش پیشرو (با امکان نوآوری و استفاده از منابع سودآور جدید) مانند لکوموتیو موجب رشد بخش مکمل و بخش اشتقاقی می‌شود. به عبارت ساده‌تر، روستو سرمایه‌گذاری در بخش‌های انتخابی پیشرو را عامل رشد کل اقتصاد می‌داند.

یادآوری می‌شود که نظریه لوئیس و روستو مکمل یکدیگرند، در حالی که لوئیس بر تعامل بیکاری و افزایش انباشت سرمایه تمرکز دارد، روستو افزایش سرمایه‌گذاری و ظهور بخش پیشرو با افزایش رشد را محور تحلیل خود قرار داده است. هر دو نظریه به نقش طبقه بالنده کارآفرین و سرمایه‌دار تأکید دارند و بیشتر متوجه نقش انباشت سرمایه در توسعه اقتصادی‌اند. هر دو دیدگاه، توسعه نشانگر فرایندی است که پس از شروع چشم‌انداز رشد متراکم و انبوه را به همراه دارد. در این بین دولت‌ها نقش معینی در پیشبرد و تداوم این روند ایفا می‌کنند. در دیدگاه روستو این نقش، ایجاد شرایط لازم برای آغاز روند رشد است، اما هیچ‌یک دخالت دولت را در کاهش فقر و نابرابری پیشنهاد نمی‌کنند و معتقدند که سیاست‌های توزیع درآمدی موجب کاهش انگیزه طبقه کارآفرین سرمایه‌دار (که مهم‌ترین عامل توسعه‌اند) خواهد شد و تمایل به پس‌انداز و انباشت سرمایه را در این طبقه کاهش می‌دهد. با اینکه هر دو نظریه لزوم کمک‌های خارجی را توجیه کرده‌اند، اما روستو نقش بیشتری برای آن قائل شده است و با در نظر گرفتن ظرفیت جذب^۱ سعی در محاسبه میزان کمک‌های خارجی مورد نیاز دارد.

با تمام این اوصاف، ایراداتی نیز بر فرضیه‌های بنیادین دقت تجربی و جزئیات فنی نظریه‌های فوق وارد است. ممکن است محدودیت سرمایه‌گذاری نه تنها نتیجه نبود پس‌انداز نباشد، بلکه ناشی از کمبود تقاضا باشد. به این ترتیب، با توصیه به پس‌انداز بیشتر این مشکل دشوارتر خواهد شد و دخالت دولت برای سیاست‌گذاری در توزیع مجدد درآمد به نفع طبقه کارگر اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از سویی، تجارت آزاد پیشنهاد شده به منظور کمک به انباشت سرمایه به مرور زمان به ضرر کشورهای در حال توسعه خواهد شد، زیرا واردات تکنولوژی و کالاهای سرمایه‌ای در حجم زیاد ارتباط مبادله را بر هم می‌زند. در بسیاری از کشورها به‌رغم وجود سرمایه زیاد به دلیل عدم کارایی در استفاده از منابع موجود و اختلافات بازار رشد اندک تولید را مشاهده می‌کنیم.

1. Absorptive Capacity

در نهایت اینکه آیا می‌توان برای رفع مشکل فقر پیشنهاد داد که درآمدهای توده مردم تا مدت نامحدودی ثابت بماند و کل افزایش تولید در دست مالکان سرمایه متمرکز شود؟ با توجه به اینکه استفاده از فنون سرمایه‌بر در این روند به ویژه با توجه به تأثیری که بر تقاضا دارد می‌تواند جذب کامل نیروی کار مازاد را تا زمان نامشخصی به تعویق اندازد.

۹. پارادایم نئوکلاسیک

تاکنون دو شاخه از مکتب نئوکلاسیک به بحث درخصوص توسعه پرداخته‌اند. با توجه به میزان پذیرش اقتصاد بازار آزاد می‌توان از این دو شاخه به عنوان شاخه اقتصاد بازار آزاد و نظریه پردازان متعدد اقتصاد رفاه نام برد. با وجود اختلاف‌های علمی و فلسفی این دو نظریه هسته مشترک قابل توجهی از ارزش‌ها، باورها، نظریه و روش‌های تحلیلی وجود دارد که تمام نئوکلاسیک‌ها آن را می‌پذیرند. به اعتقاد آنها، نابرابری اقتصادی منشأ مهم انگیزه‌های فردی است و عملکرد بازار آزاد، کارایی و رفاه را به حداکثر می‌رساند و سرانجام تجارت آزاد بین الملل منافع متقابل برای کشورها ایجاد می‌کند. این باورها ناشی از این فرض است که مصرف‌کنندگان مطلوبیت خود و تولیدکنندگان سود خود را به حداکثر می‌رسانند و در پی آن، مقدار نهایی^۱ تخصیص منابع را دوباره تنظیم می‌کنند تا به تعادل برسند. با مورد توجه قرارداد مفروضات مربوط به رفتار اقتصادی فرد و با اعتقاد بنیادین به اولویت ارزش آزادی فردی اعم از سیاسی و اقتصادی دغدغه اصلی اندیشمندان نئوکلاسیک در توسعه، افزایش انگیزه‌های فردی و استفاده کارا از منابع (از طریق بهبود عملکرد نظام بازار) بوده است (هانت، ۱۳۷۶).

بررسی دیدگاه نئوکلاسیک را با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا معنای واژه توسعه در نظر آنها شامل روند فقر فراگیر مردم و درآمد متوسط سرانه نیز می‌شود؟ نئوکلاسیک‌ها با اولویت دادن به رشد اقتصادی معتقدند که شکوفایی اقتصادی ناشی از رشد به تدریج به سطوح پایین جامعه نیز نفوذ می‌کند و منابع ملی نیز به میزان کافی برای اجرای برنامه‌های کلان و رهایی از فقر شدید در دسترس قرار خواهند گرفت. حمله مستقیم و بی‌واسطه برای محو فقر عمومی تنها موجب اتلاف منابع طبیعی محدود شده است و نتیجه آن تنها افزایش تعداد مناطق فقیر کشور خواهد بود. با این استدلال، نئوکلاسیک‌ها مفهوم توسعه مبتنی بر حذف یکباره فقر را رد می‌کنند.

ملاک این دیدگاه برای قضاوت درخصوص توسعه اقتصادی گسترش دامنه گزینه‌های انتخابی موجود در مقابل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است که به طور گسترده با افزایش درآمد ملی

1. Marginal

متناظر است. به عبارت ساده‌تر، رشد اقتصادی حاصل از طریق اجبار و محدودسازی قدرت انتخاب افراد توسعه محسوب نمی‌شود. با استناد به این مفهوم استدلال می‌کنند که تصمیم‌گیری در مورد ترکیب محصول ملی به طور عمده بر عهده افرادی است که در فعالیت اقتصادی شرکت می‌کنند. علاوه بر این، نبود دانش کافی در دولت‌های مرکزی، عدم تخصیص فنی لازم در مدیریت اقتصادی، امکان فساد مسئولان، اتلاف وقت و... قائل بودن به نقش گسترده دولت‌ها را مورد تردید قرار می‌دهد.

نئوکلاسیک‌ها در مورد امکان تجویز نسخه مشابه توسعه برای کشورها نیز اظهارنظر کرده‌اند. آنها با تأیید انواع قابل مشاهده شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر کشورهای توسعه‌نیافته، تنوع موجودی منابع و اختلاف نهادها، عوامل توسعه را بین تمام کشورها در چند مورد اصلی خلاصه می‌کنند: "در یک کشور میزان موجودی منابع مادی طبیعی تعیین‌کننده توسعه اقتصادی یک کشور نیست، بلکه تأثیر منابع انسانی، نهادها و ثبات سیاسی در رشد بیشتر است"، "به‌رغم وجود تفاوت‌ها، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان با عقلانیت اقتصادی مشابه با جوامع پیشرفته صنعتی رفتار می‌کنند." به همین دلیل توانایی کارآفرینان و تمایل به پس‌انداز مثبت تولیدکنندگان سنتی و کوچک را مورد توجه قرار داده‌اند.

با استناد به این اشتراکات و باتوجه به عقلانیت اقتصادی^۱ در بخش خصوصی، نئوکلاسیک‌ها استدلال می‌کنند که دولت‌ها تنها باید به وظایفی توجه کنند که مقدمه ضروری برای توسعه بخش خصوصی است که عبارتند از برقراری نظم و قانون، دفاع ملی، تنظیم عرضه پول، تأمین حداقل آموزش و خدمات بهداشتی.

تحلیل زمینه تجارت باتوجه به اصل مزیت نسبی و با فرض انتفاع متقابل از تجارت جهانی، تجارت آزاد بین‌المللی را پیشنهاد می‌کند، زیرا فرصت تجاری حق انتخاب هر کشور را افزایش می‌دهد و از آنجایی که توسعه معنایی جز افزایش حق انتخاب ندارد، بنابراین تجارت آزاد برای کشورها موجب توسعه خواهد شد.

در مجموع، اقتصاددانان نئوکلاسیک با تعریف توسعه در گسترش دایره انتخاب راه دستیابی به رفاه کلی اجتماعی را در تکیه به سازوکار قیمت‌ها در بازار آزاد و تجارت می‌دانند. وظیفه دولت‌ها در این مسیر به تصحیح اختلالات و نارسایی‌های بازار منتهی می‌شود، بنابراین توزیع مجدد منافع حاصل از رشد با تأکید بیشتر بر قشر فقیر به دلیل ناکارا بودن پیشنهاد نمی‌شود.

1. Economic Rationality

در پایان این بخش باید اشاره کنیم که اخیراً انتقادات زیادی به نظام توزیعی بازار وارد شده است. به عنوان مثال، در مدل بررسی شده توسط فریرا و والتن آثار توزیع فرصت‌ها مطالعه شده است. در این مطالعه نشان داده می‌شود به علت اینکه سیستم بازار باعث می‌شود برخی از افراد بخش اعظمی از فرصت‌ها را اشغال کنند (فرصت‌های آموزش، سرمایه‌گذاری و کارآفرینی)، ناکارایی بر اقتصاد حاکم شده، سرمایه‌گذاری‌ها در پروژه‌های کم‌بازده متوقف می‌شود و در نتیجه تولید کل کمتر از میزان مطلوب قرار می‌گیرد.

۱۰. کنترل تجارت لازمه توسعه، برابری راه دستیابی به آن

در گروه دوم از نظریه‌های توسعه، دلیل کاهش میزان رشد، کمبود پس‌انداز نیست؛ بلکه دلیل توسعه‌نیافتگی که اقتصاد گروهی از کشورها با توسعه و گسترش گروه دیگر محدود و مشروط می‌شود. این محدودیت از آن جهت است که منافع حاصل از پیشرفت تکنولوژیک در کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای صنعتی به طور عادلانه بین دوطرف تقسیم نمی‌شود. برخی از نظریه‌پردازان این گروه از نظریه‌های توسعه معتقدند که توسعه امپریالیسم بین‌المللی مجموعه‌ای خاص از روابط تجاری را بر کشورهای توسعه‌نیافته تحمیل کرده است که یک نظام سرمایه‌داری قطبی (مرکز-پیرامون) را ایجاد کرده است و در این شرایط ممکن است کشورها با مشارکت در تجارت آزاد بین‌الملل کاملاً متضرر شوند، بنابراین کنترل شدید تجارت محور اصلی بحث این نظریه‌پردازان است.

برخلاف دسته اول، این گروه افزایش دستمزد طبقه کارگر را ترجیح می‌دهند و معتقدند افزایش بهره‌وری نیروی کار با افزایش درآمد رابطه مستقیم دارد. صرف‌نظر از مقاصد عدالت‌طلبانه، آنها سازگاری توسعه اقتصادی و عدالت را به اثبات می‌رسانند. هرچند اغلب نئومارکسیست‌ها برابری در نحوه توزیع قدرت در پیرامون را توصیه می‌کنند، اما مائو معتقد بود که علاوه بر این باید اختلاف درآمدی بین افراد در کوتاه‌ترین زمان ممکن به حداقل برسد. در ادامه به جوهره اصلی پارادایم‌های ساختارگرایی و نئومارکسیست اشاره مختصری می‌شود.

۱۱. پارادایم ساختارگرایی

در الگوی ساختارگرایان^۱ علت کاهش میزان رشد، کمبود پس‌انداز نیست، بلکه در موارد انگیزه ناکافی برای سرمایه‌گذاری^۲ و کمبود ارز است. پیش از بررسی تحلیل ساختارگرایان از توسعه و توسعه‌نیافتگی برداشت آنها را از اقتصاد توسعه نیافته ترسیم می‌کنیم (هانت، ۱۳۷۶).

1. Structuralists

2. Investment Intencive

۱-۱۱. دریافت ساختارگرایان از اقتصادهای توسعه‌نیافته

در یک اقتصاد توسعه‌نیافته، بخش کشاورزی سنتی با تکنولوژی و بهره‌برداری پایین فعالیت می‌کند، بخش مدرن با تکنولوژی بسیار پیشرفته و اغلب با سرمایه خارجی در تولید کالاهای اولیه به منظور صادرات فعال است و میزان زیادی از تجهیزات سرمایه‌ای مورد نیازش را وارد می‌کند. تقاضا برای واردات (حتی افزایش قیمت) بسیار بالاست، در حالی که افزایش قیمت کالاهای صادراتی این کشورها چندان درآمد آنها را افزایش نمی‌دهد (زیرا برای افزایش قیمت ناچارند مقدار تولید و عرضه خود را کاهش دهند). این عوامل در کنار گرایش ذاتی این اقتصادها به تورم موجب ایجاد بحران در ترازپرداخت‌ها می‌شود.

ساختارگرایان معتقدند ویژگی‌های یادشده موجب شده است تا اقتصادهای توسعه‌نیافته نسبت به ابزارهای متعارف اقتصاد نئوکلاسیک واکنش متفاوتی داشته باشند. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که این کشورها دقیقاً از مسیر توسعه کشورهای پیشرفته صنعتی پیروی کنند. این موضوع زمانی اهمیت می‌یابد که قائل باشیم ویژگی‌های اصلی توسعه‌نیافتگی اقتصادی ناشی از تأثیر کشورهای توسعه‌یافته بر کشورهای توسعه‌نیافته است. برای تبیین این موضوع اشاره‌ای به تحلیل ساختارگرایان از روند توسعه خواهیم داشت.

۱-۲. تحلیل ساختارگرایان از روند توسعه و توسعه‌نیافتگی

از نظر ساختارگرایان توسعه و رشد دو مفهوم متمایزند: توسعه ناشی از افزایش تولید به سبب مشارکت دائمی نیروی کار در خطوطی از تولید است که دارای پیشرفته‌ترین تکنولوژی و بالاترین بهره‌وری بالقوه نیروی کار باشند.

این توسعه صنعتی در کشورهای پیشرفته در مسیر تحول تکنولوژی تولید داخلی از کالای مصرفی به کالاهای سرمایه‌ای رخ می‌دهد (توسعه بر پایه عرضه)، اما برای کشورهای توسعه‌نیافته غالباً با تقاضای مواد اولیه آنها از سوی کشورهای پیشرفته آغاز شده است (توسعه بر پایه تقاضا). باتوجه به حجم و اندازه بازار بر انگیزه سرمایه‌داری توالی منطقی توسعه صنعتی از صنایع سبک (کالاهای کم‌دوام و سپس بادوام مصرفی) شروع و به کالاهای واسطه‌ای و دست‌آخر به کالاهای سرمایه‌ای منتهی می‌شود. به عبارت ساده‌تر، استراتژی صنعتی‌شدن مبتنی بر پیوندهای پسین و پیشین از سیاست جایگزینی واردات در تولید کالاهای مصرفی آغاز و سرانجام به سیاست توسعه صنعتی مبتنی بر صادرات منتهی می‌شود.

اما از آنجایی که ساختار گرایان بر مفهوم انگیزه سرمایه گذاری تأکید ویژه‌ای دارند، این پرسش مطرح می‌شود که چه عاملی این انگیزه را تعیین می‌کند؟ ساختار گرایان، تولید برای صادرات (تقاضای خارجی) را انگیزه سرمایه گذاری (البته تا دوره‌ای خاص) معرفی کرده‌اند. تقاضای خارجی نخست به عنوان محرک اصلی افزایش تولید، اشتغال و تقاضای داخلی و سپس به صورت تأمین ارز برای تأمین مالی خرید کالاهای سرمایه گذاری عمل می‌کند. فورتادو معتقد است که عرضه کالایی مشابه کالای وارداتی و اتخاذ شیوه‌های تولیدی قابل رقابت با تولید کننده خارجی می‌تواند مهم‌ترین دغدغه خاطر صاحبان صنایع داخلی باشد. به این ترتیب، در شرایطی که تجربه کافی در مورد مسیر بهینه رشد وجود ندارد لازم است تا در اقتصادهای توسعه نیافته سازو کارهایی برای تشویق و اجبار ایجاد شود تا بیشترین منابع برای توسعه استخراج و بسیج شوند.

۱۱-۳. اثر عوامل خارجی بر توسعه (تحلیل رابطه مبادله)^۱

ساختار گرایان معتقدند موقعیت اقتصادهای توسعه نیافته در اقتصاد بین الملل به عبارت ساده‌تر عوامل خارجی در تعیین چشم اندازهای رشد اقتصادهای توسعه نیافته نقش مهمی دارد. آنها با ارائه شواهد تجربی ضمن نقد نظریه مزیت نسبی ادعا کردند که منافع حاصل از پیشرفت تکنولوژیک در اقتصادهای صادر کننده مواد اولیه و اقتصادهای صنعتی به طور عادلانه بین دو طرف تجاری تقسیم نمی‌شود. کشورهای صنعتی مزایای حاصل از افزایش بهره‌وری را برای خود حفظ می‌کنند و حتی بخشی از منافع حاصل از افزایش بهره‌وری در صادرات مواد اولیه کشورهای دیگر را نیز جذب می‌کنند. ناتوانی در حفظ منافع حاصل از افزایش بهره‌وری در کالاهای مبادله‌ای رابطه مبادله را در بلندمدت به ضرر کشورهای صادر کننده مواد اولیه تغییر می‌دهد.

به این ترتیب، با وجود چشم اندازهای ضعیف برای افزایش درآمدهای حاصل از صادرات مواد اولیه به ویژه با آسیب پذیری درآمدهای ناشی از صادرات مواد اولیه از چرخه‌های تجاری، اقتصادهای پیرامون چاره‌ای جز صنعتی شدن و تولید کالاهای صنعتی ندارند و باید از طریق ابزارها و اقدامات مشخص برای کاهش وابستگی به تقاضای خارجی (به عنوان موتور رشد) به مهار روند تخریب رابطه مبادله بپردازند. در غیر این صورت، وابستگی شدید توسعه بخش صنعتی به واردات کالاهای سرمایه‌ای در کنار کاهش درآمدی پایین تقاضا برای صادرات این کشورها آنها را در معرض بحران تراز پرداخت‌ها قرار می‌دهد.

1. Term of Trade

در نهایت، ساختارگرایان در مورد پدیده تورم معتقدند که اگر تورم از کنترل خارج شود، اثر آن بر توسعه منفی خواهد بود، سرمایه‌گذاری مولد بلندمدت جای خود را به کاربرد سوداگرانه سرمایه مانند احتکار کالا، خرید ارز، ساختن آپارتمان‌ها و غیره برای گروه‌های پردرآمد می‌دهد. تورم پدیده مستقلی نیست، بلکه تجلی آشکار تعدیل‌های نامناسب ساختاری است که در پی روند رشد از مراحل توسعه پدید می‌آید. در این ارتباط، اعتبارات خارجی می‌تواند نقش مهمی در مهار فشار تورمی ناشی از رشد ایفا نمایند.

۴-۱۱. توصیه‌های سیاستی ساختارگرایان به دولت‌ها

محتوای موضوع سیاستگذاری در این الگو به وضعیت ترازپرداخت‌ها، حجم بازار داخلی و کشش عرضه داخلی و همچنین شرایط بین‌المللی بستگی دارد. برخلاف لوئیس و روستو، ساختارگرایان سطح معینی از افزایش دستمزدها را ترجیح می‌دهند، زیرا به نظر ضرورت ندارد که مصرف شخصی کل جمعیت را که به طور کلی بسیار پایین است به منظور انباشت سرمایه لازم برای صنعتی‌شدن محدود سازیم. علاوه بر این، توسعه اقتصادی اساساً با افزایش بهره‌وری نیروی کار و کسب منافع حاصل از آن از طریق افزایش درآمدها ارتباط مستقیم دارد. صرف‌نظر از مقاصد عدالت‌طلبانه، سازگاری بین افزایش دستمزد واقعی طبقه کارگر و توسعه اقتصادی به دلایل متعددی که توسط آنها اثبات شده است باعث توسعه بازار داخلی می‌شود و موجب تشویق افزایش بهره‌وری نیروی کار است و مهم‌تر اینکه ابزار مهمی برای عدم خروج منافع حاصل از افزایش بهره‌وری است. در این راستا، مالیات‌ها نیز نباید تنها از طبقه کارگر اخذ شود. مالیات‌بندی می‌بایست در جهت کاهش فاصله طبقاتی و به منظور تحدید مصارف تجمیلی که محتوای وارداتی زیادی دارند و تشویق سرمایه‌گذاری داخلی انجام گیرد.

وظیفه دیگر دولت برای شتاب بخشیدن به توسعه، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به سمت بخش‌های کلیدی و مولد انتخابی است. دولت برای تخصیص بهینه منابع می‌تواند و می‌بایست در سازوکار قیمت بازار مداخله کند و علائم بازار را در جهت رشد اجتماعی و دگرگونی ساختاری هدایت کند. در نهایت، در بعد بین‌المللی دولت‌ها باید سیاست کاهش واردات غیرضروری را (از طریق ابزارهای تعرفه، سهمیه‌بندی و...) اتخاذ کنند و صادرات کالای صنعتی را توسعه دهند. هنگام کاهش چرخه تجاری نیز سیاست‌های مقابله با ادوار تجاری بین‌المللی را ادامه دهند. علاوه بر این، تأسیس بازارهای مشترک در منطقه مشخصی بین اقتصادهای توسعه‌نیافته، سرمایه‌گذاران پیرامون را قادر

می‌سازد که مانند رقبای خود در کشورهای پیشرفته از صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس یکسان بهره‌مند شوند.

۱۲. پارادایم نئومارکسیستی

تلاش افرادی مانند باران، فرانک، امانوئل و امین برای تحلیل روند تغییر اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته الگوی نئومارکسیستی را پدید آورد. نئومارکسیست‌ها تحت تأثیر عقاید مارکس، لینن و رزالو کزامبورگ با اتخاذ شیوه تحلیلی - تاریخی به بررسی وضعیت تولید ملی و نحوه توزیع آن و روابط سیاسی و اقتصادی بین مرکز (کشورهایی که به عنوان مرکز سرمایه‌داری شناخته می‌شوند) و پیرامون (کشورهایی که مازادشان توسط مراکز غارت می‌شود) پرداختند. توزیع طبقاتی مازاد در کشورهای پیرامون محور تحلیلی نئومارکسیست‌ها است (هانت، ۱۳۷۶).

۱۲-۱. مفاهیم کلیدی تحلیل نئومارکسیستی

در تحلیل نئومارکسیست‌ها چهار مفهوم کلیدی مطرح می‌شود: امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری^۱، طبقه^۲ و مازاد اقتصادی^۳.

امپریالیسم مظهر نظامی و سیاسی نظام سرمایه‌داری است که در پی کسب مازاد اقتصادی از طریق غارت و تجارت اجباری به جمع‌آوری ثروت می‌پردازد. طبقه نوعی مقوله اجتماعی است که نمایانگر گروهی از افراد است که همگی آنها نسبت به ابزار تولید رابطه مشابهی دارند و در مورد محصول نیروی کار نیز حقوق یکسانی دارند، اما مازاد اقتصادی در تحلیل باران دو تعریف جدید پیدا می‌کند: مازاد واقعی (تفاوت بین تولید واقعی جاری در جامعه و مصرف واقعی جاری را نشان می‌دهد) و مازاد بالقوه (تفاوت محصولی که می‌توان به کمک منابع تولیدی موجود تولید کرد و آنچه را که جزء مصرف اساسی قلمداد می‌کنیم را مشخص می‌سازد، لذا هزینه‌های بسته‌بندی، آگهی و نظامی‌گری، غیرمنطقی و اسراف کارانه است).

به این ترتیب، نئومارکسیست‌ها با بکارگیری چهار مفهوم ذکر شده تصویری تقریباً مشابه با دیگر نظریه‌پردازان از یک کشور توسعه‌نیافته را ارائه می‌دهند، اما با ارائه تصویری کاملاً متفاوت از نظام جهانی و روابط حاکم بر آن تحلیلی ویژه از علل توسعه‌نیافتگی کشورهای پیرامون را ارائه کرده‌اند.

1. Monopoly Capitalism

2. Class

3. Economic Surplus

۱۲-۲. تصویر یک اقتصاد توسعه‌نیافته از دید نئومارکسیست‌ها

پیش‌فرض نئومارکسیست‌ها از یک کشور توسعه‌نیافته، اقتصادی است که خصلت کشاورزی دارد و بهره‌وری نهایی نیروی کار در بخش کشاورزی آن نزدیک به صفر است. علاوه بر محدودیت حجم بازار داخلی مشکل رقابت با کالاهای وارداتی ارزان‌قیمت و با کیفیت بهتر، انگیزه توسعه صنعتی را کاهش داده است. پس‌انداز به دلیل فقر توده مردم و مصارف غیرضروری و تجمعی طبقه شهری و زمین‌دار اندک است. تمایل به تقلید از استانداردهای مصرف طبقات مرفه نیز مزید بر علت شده است. تجار نیز با توجه به درآمدهای کلان سرمایه‌گذاری در تجارت و احتکار کالا علاقه‌ای به تقبل سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز و بلندمدت ندارند. از سویی، بهره‌گیری بیشتر از سرمایه‌گذاری خارجی نیز موجب افزایش سلطه سرمایه‌های خارجی دول مرکز بر دولت‌های پیرامون می‌شود. سرمایه‌های انحصاری دول مرکز از طریق رژیم‌های وابسته در پیرامون به دنبال تثبیت موقعیت خود هستند. حکام نیز با اتکاء به حمایت سرمایه خارجی در برابر بکارگیری مؤثر از مازاد برای توسعه صنایع داخلی مقاومت می‌کنند. به این ترتیب، نمی‌توان از وحدت طبقاتی که به سرکردگی ملاکان، تجار و سرمایه‌های انحصاری به شدت وابسته شکل می‌گیرد انتظار توسعه ملی را داشت.

برای دستیابی به توسعه اقتصادی واقعی و عادلانه حذف خصلت تجاری تسلط بر کشورهای پیرامون اجتناب‌ناپذیر است. خصلت تجاری تسلط بر پیرامون ناشی از جایگاهی است که کشورهای سرمایه‌داری برای کشورهای پیرامونی در نظام مبادله برابر مشخص کرده‌اند. در واقع، این مبادله بین‌المللی با مرکز موجب شد تا تولیدات صنعتی ماقبل سرمایه‌داری در پیرامون نابود شود و انگیزه برای توسعه صنعتی از بین برود. در بخش بعدی تصویر روشن‌تری از این نظام جهانی ارائه می‌شود.

۱۲-۳. تصویر نظام جهانی مبادله نابرابر از دیدگاه نئومارکسیست‌ها

نئومارکسیست‌ها معتقدند که کلید فهم علل توسعه‌نیافتگی در تحلیل شکل‌بندی‌های اجتماعی مرکز، پیرامون و روابط بین این دو نهفته است. آنها بیشتر بر تحلیل کارکرد نظام سرمایه‌داری جهانی به مثابه یک کل تأکید می‌کردند و این موضوع که پیرامون جزء جدایی‌ناپذیر آن محسوب می‌شود. توسعه امپریالیسم بین‌المللی مجموعه‌ای خاص از روابط تجاری را بر پیرامون تحمیل کرده است و یک نظام سرمایه‌داری قطبی (نظام مرکز-پیرامون) را به وجود آورده است. هنگامی که این روابط تجاری بر پیرامون تحمیل شود به تداوم روند توسعه‌نیافتگی می‌انجامد. در این شرایط، کشورها ممکن است با مشارکت در تجارت بین‌الملل کاملاً متضرر شوند.

نفوذ سرمایه تجاری، ساختار درونی یکپارچه‌ای برای کشورهای توسعه‌نیافته رقم زده است. اگر نظام دوقطبی سرمایه‌داری جهانی را به صورت ساختار هرم گونه تصور کنید، در هر سطحی از این هرم شاهد غارت مازاد توسط تجار انحصارگری خواهید بود که ارزان می‌خرند و گران می‌فروشند (شهرها از روستاها، شهرهای بزرگتر از شهرهای کوچکتر، پایتخت و بنادر از شهرها و در نهایت دول استعماری از کشورهای پیرامون). این نظام بین‌المللی شکل گرفته موجب تضعیف صنایع نوپای پیرامون می‌شود و برای این اقتصادها نقش صادرکنندگان منابع طبیعی ارزان را تعریف می‌کند. سازماندهی در این نظام بین‌المللی به گونه‌ای است که مخالفت با چنین نقشی با مقاومت طبقه سرمایه‌دار وابسته به سرمایه‌های خارجی مواجه خواهد شد.

به عبارت دیگر، ساختار اصلی نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای استمرار می‌یابد که همواره به تصاحب مازاد بسیاری از کشورها توسط تعداد محدود کشورهای مرکزی منجر می‌شود. امانوئل در این راستا در نظریه مبادله نابرابر اظهار می‌دارد که در نظام بین‌المللی شکل گرفته محصول صادرشده از پیرامون را اغلب نمی‌توان از مرکز صادر کرد و یا برعکس. در مورد مبادله محصولات هم از آنجایی که نسبت مبادله محصولات با توجه به هزینه‌های داخلی تولید در مرکز و پیرامون تعیین می‌شود (و نه برحسب عرضه و تقاضا) و هزینه نیروی کار نیز در پیرامون کمتر است، منافع حاصل از افزایش بهره‌وری این نیروی کار به سادگی و در قالب قیمت‌های کمتر به مرکز منتقل می‌شود.

در این نظام جهانی، سرمایه انحصاری مرکز با کنترل ترکیب سرمایه‌گذاری و ایجاد رشد صنعتی ناهمگون و کسب مازاد به سمت مرکز مانع از بهره‌برداری طبقه کارگر پیرامون از مازاد اقتصادی می‌شود، اما با ایجاد اشرافیت کارگری و سطح زندگی بالاتر از حد متوسط برای طبقه کارگر مرکز آنان را به مدافعان منافع امپریالیست‌ها و نوامپریالیست‌ها مبدل می‌کند.

با توجه به کل تحلیل‌های نئومارکسیست‌ها پیشنهاد نهایی آنها برای توسعه باقی می‌ماند. تا زمانی که پیرامون به عنوان بخشی از نظام سرمایه‌داری بین‌المللی باقی بماند ارزش مازاد خود را از دست می‌دهد. تشدید سیاست خودگردانی^۱ تنها راه حفظ مازاد و توسعه اقتصادی است. بکارگیری ارزش مازاد در تولیدات داخلی (به‌رغم کارایی اندک) بهتر از خروج مازاد از طریق مبادله نابرابر است و این موضوع مستلزم تغییرات اساسی در نحوه توزیع طبقاتی قدرت در پیرامون است.

1. Autarky

۱۳. تحلیل‌های وابستگی

نظریه وابستگی یک شاخه پرنفوذ در اقتصاد توسعه است که همزمان با شکل‌گیری الگوی ساختارگرا و نئومارکسیسم و به منظور توسعه تئوریک آن دو الگو به بررسی و تحلیل روابط وابستگی (که شامل روابط فرهنگی-سیاسی و هم شامل روابط اقتصادی است) و اثر آن بر توسعه کشورهای پیرامون پرداخته است. نظریه پردازان وابستگی معتقدند که سیاست جایگزینی واردات که از سوی ساختارگرایان و نئومارکسیست‌ها توصیه می‌شود به جای آنکه موجب استقلال بیشتر در تجارت خارجی و اقتصاد ملی شود موجب افزایش وابستگی به تجارت خارجی، سرمایه و تکنولوژی شده است و کنترل کل اقتصاد همچنان در دست قدرت‌های خارجی است.

وابستگی، وضعیتی محدودکننده تعریف می‌شود که در آن اقتصاد گروهی از کشورها با توسعه و گسترش گروه دیگر محدود و مشروط می‌شود. در نظام یکپارچه سرمایه‌داری جهانی مراکز می‌توانند بدون هیچ‌گونه وابستگی به پیرامون به طور مستقل توسعه بیابند، اما در کشورهای پیرامون انباشت و گسترش سرمایه نمی‌تواند اجزای ضروری خود را از داخل نظام بیابد. بنابراین، امکان کنترل سرمایه خارجی به واسطه برتری تکنولوژیک مرکز و خروج مازاد از کشورهای پیرامون (از طریق بازگشت سود و مبادله نابرابر) محدود می‌شود. علاوه بر این، از آنجایی که مناطق جهان شرایط متفاوتی در موجودی عوامل طبیعی، میزان تجمع جمعیت و شیوه تولید دارند، تأثیر استعمارگران بر استثمار بخشی از جهان کنونی متفاوت است (هانت، ۱۳۷۶).

با ارائه این تعریف، نظریه‌پردازان وابستگی سعی کرده‌اند تا آنچه را که در الگوی ساختارگرا و نئومارکسیست هنوز محتاج تحلیل و تبیین بود در قالب یک الگوی تحلیلی نوین و متفاوت گسترش دهند. در بخش بعد، اشاره مختصری به این پیشبردهای نظری خواهیم داشت.

۱۳-۱. پیشبردهای نظری در دیدگاه وابستگی

برای وابستگی چهار مرحله مشخص شده است که عبارتند از وابستگی سوداگرانه در دوران استعمار؛ وابستگی مالی-صنعتی که در پایان قرن نوزدهم استحکام یافت؛ وابستگی صنعتی-تکنولوژیک در دوران پس از جنگ که مبتنی بر فعالیت شرکت‌های چندملیتی بود و در نهایت، انتقال مرکز ثقل صنایع در کشورهای سرمایه‌داری به شاخه‌های جدید (نیروی اتمی، تحقیقات فضایی، الکترونیک) که در آنها ترکیب عوامل تولید به سمت نیروی کار بسیار ماهر گرایش دارد و افزایش وابستگی تکنولوژیک را برای کشورهای پیرامون به دنبال دارد. البته وابستگی در هر مرحله شکل خاصی دارد

و با این استمرار تغییر اشکال وابستگی تداوم یافته است. به عنوان مثال، این وابستگی ممکن است در این اشکال ظاهر شود:

- مناطق محصور صادراتی پیرامون در مالکیت خارجی باشد.
- بخش‌های پویای تولیدی تحت کنترل شرکت‌های چندملیتی قرار گرفته باشد. کسری بودجه نیاز به تأمین مالی خارجی را داده باشد.
- کسری ترازپرداخت که گرایش به کاهش قیمت موادخام و افزایش قیمت محصولات مرکز داشته باشد.
- جذب محدود نیروی کار که محدودیت بازار داخلی و فقر مداوم توده مردم را به همراه داشته باشد.

اما به‌رغم پیامدهای منفی این وابستگی‌ها مهم‌ترین نوع وابستگی، وابستگی مصرفی است که از وابستگی فرهنگی ناشی می‌شود. مازاد حاصل از افزایش بهره‌وری نیروی کار در دو کانال جاری می‌شود بخشی (همانطور که نئومارکسیست‌ها مدعی‌اند) توسط کشورهای مرکز به یغما می‌رود. بخشی از این مازاد که در کشور باقی می‌ماند نیز صرف تأمین مالی عادات مصرفی روزانه و متنوع طبقات حاکم و واردات کالاهای تجملاتی مصرفی جدید می‌شود. جاه‌طلبی‌های مصرفی طبقه ممتاز جامعه به استثمار بیشتر نیروی کار و افزایش نابرابری در آمدی منتهی می‌شود (علاوه بر این تکنولوژی‌های تولید کالاهای مصرفی این اقلیت نیز وارداتی خواهد بود) و روند صنعتی شدن به سمت تولید کالاهای تجملی با تکنولوژی وارداتی منحرف خواهد شد. به این ترتیب، وابستگی دیگر پدیده‌ای صرفاً خارجی نخواهد بود، بلکه می‌تواند در اشکال مختلفی تجلی یابد و دلیل اصلی آن همکاری طبقات مسلط داخلی با سرمایه‌داری مرکز است. ائتلاف گروه‌های طبقاتی حاکم در پیرامون (طبقه تجار وابسته، سرمایه‌داری انحصاری ملی، زمین‌داران و دیوان‌سالاران دولتی) در اتحاد با سرمایه مرکز همچنان مانع توسعه کامل پیرامون می‌شود.

استقلال اقتصاد ملی جهان سوم قربانی دیگر وابستگی در نظام جهانی سرمایه‌داری است. در جهانی که شرکت‌های چندملیتی با کنترل تکنولوژی، طراحی محصولات و مهارت‌های بازاریابی، الگوهای مسلط تحولات اقتصادی بین‌الملل را تبیین می‌کنند، دولت‌های ملی نیازمند به سرمایه، تکنولوژی، بازارها و توان کارآفرینی آنها ناچار به انعقاد قراردادهای یک طرفه خواهند بود. بنابراین، استدلال سرمایه‌داری فراملی موجب فروپاشی هویت ملی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اقتصادهای وابسته می‌شود. در این زمینه، امپریالیسم جهانی با توجه به سطح توسعه کشورهای پیرامون، ماهیت و میزان حمایت از اتحاد طبقه حاکم و میزان درجه احساسات ملی‌گرایانه در این

اتحاد اشکال نوینی از وابستگی را ابداع می‌کند و در شرایط متفاوت گاه با ایجاد اتحاد و گاه با ایجاد تعارض در بخش‌های داخلی سلطه‌اش را تحکیم می‌بخشد، اما قربانی نهایی وابستگی را مصرفی، سیاسی و وابستگی‌های اقتصادی افرادی هستند که با از دست‌دادن شغل و یا مازاد تولید خود حاشیه‌نشین شده‌اند و طبقه فقیر جامعه را روز به روز پرجمعیت‌تر می‌کنند.

۱۴. رفع فقر سازگار با توسعه؛ تجارت ابزار مناسب توسعه

شکل‌گیری مطالعات متعدد که فرض ناسازگاری بین توسعه و برابری را به چالش می‌کشیدند از یک سو و عدم برخورداری فقرا از نتایج توسعه اقتصادی طی مراحل رشد موجب ایجاد رویکرد جدیدی به موضوع برابری و توسعه شد. در این رویکرد جدید شرط ضروری تحقق توسعه، رفع فقر مطلق است. این نظریه‌ها، دخالت دولت در کاهش فقر را به عنوان سیاست داخلی و همچنین حداقل دخالت دولت را در سیاست خارجی کشورها توصیه می‌کنند. پارادایم نیازهای اساسی و پارادایم رفاه نئوکلاسیک‌ها خود در این دسته از نظریه‌های توسعه بررسی می‌شوند.

۱۵. پارادایم تأمین نیازهای اساسی؛ رفع فقر به مثابه هدف توسعه

به طور کلی، مبحث تأمین نیازهای اساسی با پذیرش این موضوع آغاز می‌شود که هدف توسعه، مهیا کردن فرصت‌های لازم برای یک زندگی کامل است و تأمین نیازهای اساسی شرط ضروری تحقق چنین فرصت‌هایی است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد در سطح سازمان ملل توجه به شاخص‌های آماری دیگر به جز رشد اقتصادی در سنجش توسعه معطوف شد، زیرا مشخص شد که سیاست‌های افزایش رشد حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز بیشتر به نفع ۴۰ درصد افراد ثروتمند بوده است و جمعیت متوسط و فقیر از آن بی‌بهره مانده‌اند. فرضیه کوزنتس مبنی بر اینکه نابرابری درآمدها طی مراحل اولیه رشد اقتصادی لزوماً افزایش می‌یابد مورد تردید است. پارکرت براساس داده‌های ارائه شده مدعی شد که این روند افزایش نابرابری اجتناب‌ناپذیر نیست. آدلمن با بررسی ۴۳ کشور در حال توسعه بیان داشت که فقیرترین بخش جمعیت تنها زمانی از رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند که دولت نقش اقتصادی مهمی در پیشرفت منابع انسانی داشته باشد.

مؤسسه مطالعات توسعه ساسکس برای کاهش تضاد بین رشد و برابری استراتژی توزیع مجدد محدود منابع را به منظور افزایش بهره‌وری و درآمد فقرا (درآمد دستمزدی یا حاصل از خود اشتغالی) پیشنهاد داد. لفر با این استدلال که با توجه به عدم دسترسی به منابع سرمایه‌گذاری و بازارهای رو به گسترش خارجی، کشورهای جهان سوم نمی‌توانند از همان مسیر رشد کشورهای پیشرفته صنعتی گذر کنند مدعی شد تقاضایی که محرک سرمایه‌گذاری است می‌بایست منشأ

داخلی داشته باشد. به این ترتیب، در این بررسی‌های علمی مفهوم نیازهای اساسی در بحث‌های توسعه از اولویت برخوردار شد. این نیازها در چهار گروه تقسیم‌بندی شده‌اند:

- حداقل نیازهای مصرفی خانواده: غذا، پوشاک، مسکن.
- برخورداری از خدمات اساسی: آب آشامیدنی سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامتی و آموزش و پرورش.
- دسترسی به شغلی با درآمد کافی برای تمام افرادی که تمایل به اشتغال دارند (انتخاب آزادانه شغل).

- تأمین نیازهای کیفی: محیط سالم و دلپذیر، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها.

البته به‌رغم اینکه در برخی کشورها این اهداف از پیش دنبال می‌شدند، اما در اغلب کشورها برای دستیابی به آنها تغییرات قابل توجه در خط‌مشی و دیدگاه دولت ضروری بود. بنابراین صرف‌نظر از دیدگاه‌های رادیکال الگوی نیاز اساسی در پی ارائه مسیری بود که در آن انجام اقدامات لازم برای تأمین نیازهای اساسی حدود هرگونه تغییر لازم در رویکردهای قبلی در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری را در کمترین میزان نگه می‌دارد.

به این ترتیب، الگوی نیازهای اساسی با سازماندهی مجدد مفاهیم و فرضیه‌های پیشین توسعه آنها را در قالبی بدیل مطرح نمود و بر اهمیت رشد متغیرهایی که بیشتر مورد توجه قرار نمی‌گرفت بیشتر تأکید کرد و با اهمیت دادن به ساختار توزیع درآمد، تولید، تقاضا و الگوی رشد از نظریه قیمت نیز استفاده کرد. در واقع، یکی از ویژگی‌های بارز این الگو برقراری تعادل نسبی بین مسائل خرد و کلان است.

۱-۱۵. بررسی نظریه‌های الگوی نیازهای اساسی

در ابتدای طراحی این الگو عموماً آن را جزئی از حقوق بشر و اندیشه‌های انسان دوستانه و ایدئولوژیک می‌دانستند و بسیاری از طرفداران آن را یک موضوع اخلاقی تلقی می‌کردند، اما با ارائه آن و با سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی به سرعت مباحث اقتصادی آن گسترش یافت. روش‌های کاهش هزینه‌های خدمات عمومی همزمان (برنامه تغذیه در کنار مراقبت‌های بهداشتی) موضوع محافل آکادمیک قرار گرفت و بحث اولویت‌دادن به نیازهای اساسی دوم و سوم در تأمین رشد پایدار، نظریه‌پردازی خاص الگوی تأمین نیازهای اساسی به تدریج تکمیل شد. در ادامه، به بررسی مختصر این الگو می‌پردازیم.

توسعه در الگوی تأمین نیازهای اساسی صرفاً شامل رشد نیست، بلکه شامل بهبود رفاه عمومی توأم با اولویت تأمین نیازهای اساسی تمام افراد است. برای تحقق این هدف ضرورت دارد تا تمام مردم حق مشارکت سیاسی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خود را داشته باشند. در این صورت، نه تنها استراتژی مبتنی بر اولویت تأمین نیاز اساسی مانع رشد نیست، بلکه شالوده مستحکمی برای رشد بلندمدت به وجود می‌آورد، زیرا توزیع عادلانه‌تر درآمد در کشورهای در حال توسعه الگوی تقاضای همگن‌تری به وجود می‌آورد. در نتیجه، برای برخی از محصولات تولیدی کارخانه‌های کوچک و متوسط تقاضا افزایش می‌یابد. این موضوع به تولید کالاها در مقیاس گسترده و در نهایت کاهش هزینه هر واحد تولید منجر می‌شود. از سوی دیگر، تقاضا برای کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای در تولید انبوه کالاهای مصرفی نیز افزایش می‌یابد.

استراتژی توسعه بر مبنای نیازهای اساسی، توسعه به هم پیوسته‌ای از تولید کاربر (در بخش کشاورزی و کارخانه‌های تولیدی کوچک و بنگاه‌های خدماتی) و تولید صنعتی نوین و گسترده است. با استقرار و توسعه تولید کاربر در روستاها، سرمایه‌گذاری در خدمات و امور زیربنایی روستا موضوعی ضروری است. برای دستیابی به توسعه روستایی اصلاحات ارضی در بسیاری از کشورها غیرقابل اجتناب خواهد بود.

با فعالیت مؤثر کارآفرینی متخصصان و قابلیت‌های نوآوری زمینه‌های افزایش فرصت انطباق بین طراحی محصولات تولیدی و تکنولوژی تولید فراهم می‌شود و اقتصادهایی که فاقد مهارت‌های پیشرفته مهندسی و تحقیقات بازاریابی هستند، امکان بکارگیری پس‌اندازهای اندک بالقوه را در تولید با تکنولوژی بومی شده را به دست می‌آورند.

نباید انتظار داشت ثروتمندان به مصرف کالاهای تجملی و یا سرمایه‌گذاری غیرتولیدی و یا انتقال پس‌انداز به خارج اقدام نکنند. در مقابل، به تجربه ثابت شده است کارآفرینان کوچک در کشورهایی که اقتصاد برنامه‌ای و بازار را به نحو مطلوب ترکیب کردند (تایوان و کره جنوبی) تمایل به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بیش از انتظاری داشته‌اند.

۱۵-۲. ارائه پیشنهادها سیاستی الگوی تأمین نیازهای اساسی

الگوی تأمین نیازهای اساسی برای رفع موانع کارآفرینان کوچک (تبعیض در سیاست‌گذاری، تبعیض‌های نهادین، نبود مجاری مناسب سرمایه‌گذاری تولیدی) و در راستای بهبود وضع نیروی کار، سیاست‌های خاصی را پیشنهاد می‌کند. بسیاری از اختلالات موجود در نظام قیمت‌ها (ناشی از اتخاذ سیاست جایگزینی واردات تحت حمایت دولت) می‌بایست حذف شوند. دخالت دولت باید بر مبنای

بهبود وضع خانواده‌های فقیر و پس از آن مبتنی بر معیار کارایی باشد. به منظور توزیع دارایی‌ها باید سیاست اصلاحات ارضی و توزیع مجدد زمین (با در نظر داشتن سازوکار جبران خسارت وارد شده به زمینداران) و همچنین ایجاد دارایی‌های مولد جدید ادامه یابد. با وجود این، دولت باید مطمئن شود که منافع درآمدی حاصل از افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی منفی نباشد. برای اطمینان از این موضوع، کشاورزان باید طی زمان به تولیدات خود تنوع دهند و آماده مقابله با تغییرات الگوی تقاضای مواد غذایی باشند. علاوه بر این، باید پس از انتخاب محصول بخش صنعت با توجه به تولیدات کشاورزی تکنولوژی مناسب انتخاب شود و از آنجایی که گزینش تکنولوژی (حداقل در خدمات عمومی) باید نمایانگر میزان موجودی عوامل تولیدی کشور باشد در خدمات عمومی استفاده از روش‌های کاربر توصیه می‌شود.

در یک جمع‌بندی می‌توان ادعا کرد که استراتژی توسعه بیشتر بر رشد داخلی مبتنی بر افزایش صادرات تأکید می‌کند که در ابتدا ناشی از گسترش درآمدهای توده مردم در بخش سنتی است و نه افزایش اشتغال مزدبگیران در بخش مدرن. در این الگو، حذف فقر مطلق را به عنوان هدف و رشد اقتصادی را به عنوان ابزار قلمداد می‌شود. البته این الگو می‌تواند با جستجوی اقدامات جایگزین برای ارائه پیشنهادهایی مانند اصلاحات ارضی با حفظ تقدس مالکیت خصوصی همین منافع را به گونه‌ای برابر و مؤثر تأمین کند.

۱۶. پارادایم اقتصاد رفاه

در بخش‌های پیش یادآوری شد که تاکنون دو شاخه از مکتب نئوکلاسیک به بحث درخصوص توسعه پرداخته‌اند و باتوجه به میزان پذیرش اقتصاد بازار آزاد می‌توان از این دو شاخه با عنوان شاخه اقتصاد بازار آزاد و اقتصاد رفاه نام برد. اقتصاددانان رفاه در توجیه لزوم دخالت دولت برای کاهش فقر استدلال‌های متنوعی ارائه کرده‌اند که ما مختصراً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. البته باید توجه داشت که همچنان تأکید این اقتصاددانان بر حداقل دخالت دولت در حوزه تجارت خارجی است. نئوکلاسیک‌ها معتقدند که توسعه کشورها از کشاورزی آغاز می‌شود. کشاورزی درحال رشد و توسعه مبنای استقرار و گسترش بعدی نظام تولید کارخانه است و بازار لازم را برای تولید محصولات کارخانه‌ای به وجود می‌آورد و منبع سرمایه برای صنعت است، اما به اعتقاد بائر بهترین روش برای دولت جهت پیشبرد روند صنعتی‌شدن، استفاده بیشتر از منابع دولت برای تشویق افزایش تولید کشاورزی و بهبود فنون مربوط به آن است.

اما رها بی قید و شرط اصل اقتصاد آزاد به دلیل نتایج مطالعات بائر (در توزیع درآمد و میزان دخالت دولت) نبوده است، بلکه دخالت دولت با تدوین تابع رفاه اجتماعی و نیاز به تعیین آن از جانب دولت توجیه شده است. به این ترتیب که با لحاظ ارزش مثبتی که اجتماع برای افزایش مصرف قشر فقیر قائل است لازم است تا برحسب تحلیل هزینه - فایده اجتماعی این توزیع مجدد درآمد در هر کشور نسبت به آن سیاستگذاری و تصمیم‌گیری شود. اقتصاد رفاه با ادعای وجود صرفه‌های خارجی و قیمت‌های سایه‌ای دخالت دولت را در ایجاد تعادل با توجه به هزینه اجتماعی و منفعت اجتماعی یک تصمیم، ضروری می‌داند، زیرا در نبود آن هزینه خصوصی نهایی تولید در سطوح مختلف کمتر از هزینه اجتماعی آن خواهد بود، بنابراین تعادل بازار کارا نخواهد بود. دولت می‌بایست با محاسبه سودآوری خصوصی برحسب قیمت‌های اسمی بازار آن را برحسب هزینه - فایده اجتماعی نیز تحلیل کند و با حمایت از سرمایه‌گذاری پرمنفعت اجتماعی از سرمایه‌گذاری‌های زیان‌آور اجتماعی ممانعت به عمل آورد.

حتی با پذیرش اجمالی دخالت دولت، کمترین میزان دخالت در عملکرد یکنواخت و پیوسته نیروهای بازار و انگیزه‌های بخش خصوصی توجیه شده است. به عنوان مثال، در مورد عوامل نهادین و ساختاری مؤثر بر اقتصاد آن عواملی که به سبب اجرای سیاست‌های دولت ایجاد شده است بدون هیچ تردیدی باید رفع شوند و برای تصحیح عوامل دیگر نیز اقتصاددانان رفاه با توجه خاص به وضعیت کشورهای توسعه‌نیافته اصول راهنمایی معینی را تدوین کرده‌اند تا ضامن دخالت مؤثر باشد، در حالی که آنها مداخله صحیح دولت را برای حمایت از صنایع نوپا در داخل مجاز می‌دانند، سایر نئوکلاسیک‌ها به دلیل دشواری حذف بعدی چنین حمایت‌هایی در اصل آن تردید دارند. زیرا علاوه بر ضرورت‌های سیاسی ممکن است مانع حمایت بهینه قرار گیرند. مداخله دولت در قیمت‌ها باید برای اطمینان از این موضوع باشد که تولیدکنندگان خصوصی با مجموعه درستی از قیمت‌های نسبی مواجهند (چه در بازار کالا و خدمات داخلی و خارجی و چه در بازار سرمایه).

تحلیل‌های تجارتي با توجه به اصل مزیت نسبی و با فرض انتفاع متقابل از تجارت جهانی، تجارت آزاد بین‌المللی را پیشنهاد می‌کنند، زیرا فرصت تجاری حق انتخاب هر کشور را افزایش می‌دهد. دخالت تعرفه‌ای ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی تنها در صورتی مجاز است که به تصحیح کارای اختلال‌های بازار بین‌المللی (ناشی از قدرت انحصار یا انحصار خرید یک کشور) کمک کند. بنابراین، دخالت تعرفه‌ای برای حمایت از صنایع داخلی کارا نیست (حمایت از صنایع مستلزم سیاست مداخله درست در داخل است).

۱۷. نظریات آمارتیاسن

مطابق نظریه سن، توسعه و آزادی رابطه‌ای دو سویه دارند. از یک سو، توسعه اقتصادی موجب بهره‌مندی هرچه بیشتر افراد می‌شود (از امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و...) و از سوی دیگر، آزادی از رهگذر مشارکت در فرایند توسعه زمینه بسط عدالت اجتماعی و برخورداری برابر افراد از امکانات و فرصت‌ها را فراهم می‌آورد. علاوه بر این، مسئولان را پاسخگو و از شیوع فساد اقتصادی ممانعت می‌کند. منظور از انواعی از آزادی از جمله حقوق مدنی، آزادی مشارکت و تبادل نظر اجتماعی، آزادی در گزینش اهداف، آزادی‌های سیاسی و احترام به آرای عمومی است و آزادی فردی عنصر سازنده و مبنایی توسعه است و می‌بایست بیشترین توجه و تمرکز بر گسترش توانمندی‌های افراد در راستای زندگی موردعلاقه‌شان باشد. این توانمندی‌ها با سیاست‌های عمومی و حمایت شده و از سوی دیگر با استفاده مؤثر از این توانمندی‌ها از طریق مشارکت مردم، جهت‌های سیاست‌های عمومی مشخص می‌شود. آزادی مشخص‌کننده عرصه و دیدگاه توسعه و معنابخش، هدف آن و تشکیل‌دهنده راهبرد این فرایند است و توسعه بدون آزادی، تهی، غیرقابل حصول و فاقد امکان سنجش و بی‌محتواست. آزادی در قالب پنج نقش فرایند توسعه را طی می‌کند. آزادی به مفهوم دیدگاه: ترسیم‌کننده جامعه توسعه‌یافته، تصویر چشم‌اندازی انسان‌مدار و بدون ناآزادی‌ها. در قالب این دیدگاه، انسان آزاد مسئول سرنوشت خود را تعیین می‌کند، آن را رهبری کرده و به آن دست می‌یابد. سنت، دولت، گروه‌های فشار و منافع اقتصادی غیررقابتی سرچشمه ناآزادی‌ها هستند.

آزادی به عنوان هدف: آزادی برای بشر مطلوبیت ذاتی دارد و انسان‌ها به طور فطری آزادی‌طلب و آزادی‌گزين خلق شده‌اند و ما آن آزادی را هدفگذاری می‌کنیم که در زمانی معقول و نه بسیار طولانی قابل دستیابی باشد و آن را هدفی میان‌مدت می‌بینیم که دوره زمانی تحقق آن بستگی به اخلاق، ارزش‌ها، سطح فناوری جامعه و غیره کوتاهتر یا بلندتر می‌شود و در پایان آن باید آزادی‌هایی که بازدارنده آگاهی افراد نسبت به حقوقشان است برطرف شده باشد.

آزادی در نقش راهبرد: فرایندی برای شناخت و تحلیل نبود آزادی‌ها و موانع در مسیر و تبیین مستدل لزوم استقرار و تحقق انواع آزادی‌ها.

انواع آزادی به عنوان ابزار توسعه: اشکال متعدد از آزادی که دارای نقشی محوری و فراگیرند که پنج گروه مهم آن عبارتند از:

– فرصت‌های اقتصادی

– آزادی‌های سیاسی

– ترتیبات و تسهیلات اجتماعی

– تضمین شفافیت

– امنیت حمایتی

آزادی‌های ابزاری دارای همبستگی و کنش و واکنش قدرتمندی هستند که هم‌افزایی (سینرژی) را به همراه دارد و تأثیرات مثبت یکدیگر را افزایش می‌دهند.

– آزادی فرصت‌های اقتصادی: عبارت است از امکان فعالیت بی‌حصر و بدون مانع افراد در فعالیت‌های اقتصادی مورد نظرشان از این مفهوم در علم اقتصاد به بازار تعبیر می‌شود و از این دیدگاه دارای دو نقش اساسی و فرعی است.

نقش اساسی بازار، فراهم آوردن امکان و تضمین استمرار مبادله به عنوان یکی از حقوق اولیه بشر است و نقش فرعی آن به عنوان نهادی کارآمد ابزار توسعه است و نوبت هر نوع آزادی در بازار دو پیامد دارد که عبارت است از زیان اکثر مردم و منفعت گروه‌های اندک که همین گروه با نفوذ در فعالیت‌های رانت‌آفرین خود مانعی در تحقق آزادی بازار می‌شوند. ضمن اینکه گاهی فرض می‌شود محرومیت از برخی آزادی‌ها به رشد اقتصادی کمک کرده و توسعه را تسریع می‌کند (نظریه لی) و این فرض وسوسه‌انگیز نیز عاملی در کنار نفوذ منفعت‌طلبان است.

– آزادی‌های سیاسی اشاره به فرصت‌هایی دارد که مردم از طریق آن می‌توانند تصمیم بگیرند چه کسی و براساس و چه اصولی باید حکومت کند؟ آزادی بدون سانسور بیان و امکان بررسی عملکرد مسئولان فراهم باشد و سایر حقوق مدنی. نقش راهبردی آزادی، تأمین رضایت همگان است که تنها با حضور جمعی امکان‌پذیر است و این همان نقش مشارکتی آزادی و امکان رأی‌دادن اظهارنظر و مخالفت کردن است.

– آزادی‌های اجتماعی: مواردی مانند آموزش، بهداشت و غیره که جامعه برای ارتقاء آزادی‌های اساسی افراد و در راستای زندگی بهتر فراهم می‌آورد، هستند. این تسهیلات صرفاً جنبه‌گذاران زندگی شخصی افراد را ندارد بلکه از جهت مشارکت فعالتر و مؤثرتر آنها در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی نیز اهمیت دارد.

– تضمین شفافیت: به معنای درجه شفافیت امور، آنچنانکه مردم انتظار دارند، زیرا افراد در ارتباطات اجتماعی بر مبنای آنچه به آنها وعده داده شده است و آنچه به دست خواهند آورد، عمل می‌کنند و چنانچه این اعتماد تخریب شود زندگی بسیاری از مردم اعم از طرفین مراد و یا حتی اشخاص ثالث تحت تأثیرات منفی قرار می‌پذیرد.

— امنیت حمایتی: عبارت است از خدمات و مساعدت‌هایی که در شرایط استثنایی یا ویژه و به منظور حمایت از اعضای کم‌توان در سیستم صورت می‌گیرد، زیرا هر نظامی حتی دقیق و کارآمد ممکن دچار نارسایی‌هایی می‌شود یا برخی حظ و بهره کمتری از آن ببرند. این تمهیدات ممکن است در اختیار افراد ناتوان و یا آسیب‌دیدگان از اتفاقات ویژه مانند بلایای طبیعی گذاشته شود.

۱۸. رویکردهای توسعه: شباهت‌ها و تفاوت‌ها

با انتخاب گزینه اول در دایره‌ای تنگ و بسته محصور می‌شویم که حتی اگر برحسب تصادف به هدف برسیم با آنچه می‌توانستیم داشته باشیم تفاوتی محسوس خواهد داشت و آنچه ممکن است در این گزینش از دست بدهیم می‌تواند مواردی باشد از مقوله آزادی‌ها و حقوق مدنی، احترام به آراء عمومی، آزادی مشارکت در بحث‌ها و انتخاب اهداف و...

تفاوت دیگر در ارتباط با درآمد و دستاورد می‌تواند باشد، در حالی که دیدگاه اول در پی کسب و افزایش درآمد (ملی سرانه) است. دیدگاه دوم در پی کسب دستاورد است. درآمد تنها نوعی از دستاورد است که خود واسطه‌ای برای به دست آمدن دستاوردهایی دیگر است. دستاورد آن چیزی است که به خودی خود و به دلیل رضایتی که برایمان ایجاد می‌کند ارزشمند است. در توسعه مبتنی بر آزادی توانمندی به عنوان دستاوردی ارزشمند مورد توجه قرار دارد و انسان هنگامی از زندگی‌اش احساس رضایت می‌کند که مجموعه‌ای از حداقل توانمندی‌ها را در اختیار داشته باشد.

۱۹. جمع‌بندی

در این فصل تلاش شد تا نظریه‌های گوناگون توسعه اقتصادی طبق دو معیار مشخص دسته‌بندی شوند. نخست اینکه آیا با توجه به پیش‌فرض‌های یک پارادایم می‌توان به توسعه از طریق تجارت متقابل اعتقاد داشت و دوم اینکه آیا در هر پارادایم برابری با رشد متعارض است. نظریه‌های توسعه را بر مبنای دو معیار فوق در سه گروه مجزا تقسیم کردیم. گروه اول پارادایم‌هایی بودند که رفاه اقتصادی و رفع فقر را نتیجه خودبه‌خودی توسعه می‌دانستند و از سوی دیگر قائل به منافع متقابل در تجارت آزاد بین‌الملل بودند. گروه دوم پارادایم‌هایی است که کاملاً موضع مخالف در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرده‌اند و تجارت را تنها در صورت کنترل کامل پیشنهاد می‌کردند و علاوه بر این، اعتقاد داشتند که برای دستیابی به رفاه و توسعه ایجاد برابری اجتماعی-اقتصادی یک پیش‌شرط ضروری است. در نهایت، گروه سوم پارادایم‌هایی بودند که ضمن طرفداری از تجارت آزاد (مگر در مواردی که بازار بین‌المللی ناکارا باشد) اولویت را به رفع فقر داده‌اند و حتی آن را هدف توسعه قلمداد کرده‌اند.

همان‌طور که یادآوری شد، تمام پارادایم‌ها تقریباً تصویر یکسانی از یک کشور توسعه‌نیافته ارائه داده‌اند، اما از آنجایی که این نظریه‌ها با پیش‌فرض‌ها و مجموعه ارزش‌ها، باورها و ادراکات متفاوت و نظریه و روش‌شناسی متمایزی توسط گروهی از دانشمندان بکار گرفته شده‌است. علل توسعه را هر کدام به شیوه‌ای خاص خود بررسی کرده‌اند و در نتیجه پیشنهاد‌های سیاستی خاص خود را دارند. نکات مهم هر نظریه و خلاصه‌ای از نقدهای وارد بر آن را در جدول (۲) خلاصه کرده‌ایم.

جدول ۲. خلاصه نظریات فقرزدایی مورد بررسی

رشد و برابری	درآمد قشر فقیر	تجارت	کمک خارجی	انتخاب صنعت	جهان شمولی مدل توسعه	دولت و بازار	انباشت سرمایه	نقد
- تقایص و محدودیت‌های بازار در توزیع بهینه در عمل و نظر اثبات شده است. ۲.								
محدودیت‌های سرمایه‌گذاری لزوماً به دلیل کمبود پس‌انداز								
متعارض -	اولویت و	پایین	منافع متقابل	مفید است / شاخص	کاربر / بخش	مشابه برای همه	کفایت بازار	ناشی از
سرمایه‌داری	اصالت رشد -	نابرابری موجب نگهداشته شود	دارد	ظرفیت رشد	پیش‌رو	کشورها	دخالت دولت	نیست و کمبود تقاضا هم
در حال رشد	رشد است							دخیل است پس نابرابری، مداخله دولت ضروری است. ۳. آزادی تجارت لزوماً برای کشورهای در حال توسعه دلیل پایین‌بودن کارایی تکنولوژیکی و نیز صادرات مبتنی بر مواد خام مفید نخواهد بود. ۴. صرف رشد بالا به معنای توزیع مناسبتر درآمد و رفاه بیشتر نیست. علاوه بر نقدهای فوق: ۱.
متعارض -	نابرابری موجب	طبق بازار تعیین	منافع متقابل	اختلاف نظر	مزیت نسبی	برای همه	دخالت دولت	کارایی و لازم است و
نئو کلاسیک	افزایش	می‌شود	دارد					توزیع اولیه آن، نابرابری را
انگیزه‌های فردی و رشد است.								افزایش می‌دهد. ۲. شرایط بومی و تفاوت‌های ساختاری کشورها مختلف نادیده گرفته می‌شود.
۱. تأکید بر توان رقابت خارجی و تولید برای صادرات به عنوان محرک اصلی سرمایه‌گذاری، اگرچه واجد ویژگی‌های مثبتی است اما علاوه بر وابستگی تولید و بازارهای داخلی به بازارهای خارجی و تبعات آن، نقش اصلی را ندارد								
ساختارگرایی	برابری: شرط ضروری توسعه	افزایش	دستمزد	کارگران	غیر ضروری و	افزایش	صادرات	صنعتی
اولویت	کنترل و	شکاف	ارزی	مفید است / شاخص	بخش‌های مولد / گرینش	تکنولوژی	کشور دارد	دولت
بازارهای خارجی و تبعات آن،	ممکن است به غفلت از	نیازهای ضروری و تولیدات	بومی متناسب با آن بیانجامد.	۲. وضع مالیات‌ها بر مصارف	تجملی و به نفع طبقات محروم،	لزوم دخالت دولت در	سازوکار بازار و مقابله درست با	ادوار تجاری و تأسیس بازار

مشترک میان کشورهای									
توسعه نیافته، از نکات مثبت									
نظریه است.									
۳- افزایش دستمزدها لزوماً به									
افزایش بهره‌وری نیروی کار									
نمی‌انجامد و براساس میزان									
چسبندگی دستمزدها در بازار									
کار می‌تواند صرفاً اثرات									
تورمی داشته باشد.									
نکات مثبت: ۱. در این نظریه،									
شکل نظام مرکز-پیرامون،									
عامل استعمار و عقب‌ماندگی									
کشورها است و راه حل آن									
خودگردانی است؛ یعنی									
بکارگرفتن ارزش مازاد در									
تولیدات داخلی به‌رغم کارایی									
اندک، بهتر از خروج مازاد از									
طریق مبادله نابرابر است.									
نکات مثبت: ۱. هدف رفع فقر									
است و دولت موظف است به									
نفع طبقات محروم و نیز اصلاح									
نظام قیمتی مداخله کند. ۲.									
تولیدات کاربر و صنعتی توانان									
با هم و با محوریت کارآفرین									
در رفع نیازهای اساسی نقش									
ایفا می‌کنند.									
نکات مثبت: ۱. دولت باید									
ضمن محاسبه سودآوری									
خصوصی بر حسب قیمت‌های									
اسمی بازار، آن را بر حسب									
هزینه-فایده اجتماعی نیز									
لازم است. تحلیل کند و ضمن حمایت از									
سرمایه‌گذاری پر منفعت									
اجتماعی، از									
سرمایه‌گذاری‌های ضررده									
اجتماعی ممانعت به عمل									
آورد.									

مأخذ: نتایج تحقیق.

منابع

- هانت، دایانا، (۱۳۷۶)، *نظریه‌های اقتصاد توسعه - تحلیلی از الگوهای رقیب*، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.
- Francisco H.G. Ferreira, Michael Walton(2006), "Inequality of Opportunity and Economic Development", World Bank Policy Research Working Paper 3816, January.